



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

جنگ، جهانی سازی و بازتولید

سیلویا فدریچی

ترجمه‌ی: فرزانه راجی



مرداد ۱۴۰۵

ابتدا بانکداران خارجی آمدند، مشتاق به وام دادن با نرخ‌های گزاف؛ سپس ناظران مالی تا مطمئن شوند بهره پرداخت می‌شود؛ بعد هم هزاران مشاور خارجی که سهم خود را برمی‌داشتند. سرانجام، وقتی کشور ورشکسته و درمانده شد، نوبت به نیروهای خارجی رسید تا حاکم را از دست مردم «شورش» اش «نجات» دهند. آخرین جرعه، و کشور از دست رفت (Pakenham 1991: 126).

ای گرسنگان، چه کسی شما را سیر خواهد کرد؟

نزد ما آیید، ما نیز گرسنه/یم.

فقط گرسنگان می‌توانند به شما غذا بدهند.

(برتولت برشت، همه یا هیچ)

درآمد

چنانکه گسترش منازعات در آفریقا، آسیا و خاورمیانه، واشتقاق ایالات متحده به مداخله‌ی نظامی در سراسر دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ نشان می‌دهد [1]، جنگ در دستور کار جهانی قرار دارد. در ادامه استدلال خواهیم کرد که این امر بدان دلیل است که مرحله‌ی جدید توسعه‌طلبی سرمایه‌داری که شاهد آن هستیم، مستلزم نابودی هر گونه فعالیت اقتصادی‌ای است که تابع منطق انباشت سرمایه نباشد، و این لاجرم فرآیندی خشن است. سرمایه‌ی شرکتی، بدون ایجاد مقاومتی شدید در سراسر جهان، نمی‌تواند سلطه‌ی خود را بر منابع کره‌ی زمین - از دریاها گرفته تا جنگل‌ها و نیروی کار مردم، تا حتی مخازن ژنتیکی ما - گسترش دهد. افزون بر این، ذات بحران کنونی سرمایه‌داری چنان است که هیچ میانجی‌گری‌ای ممکن نیست و برنامه‌ریزی توسعه در جهان سوم جای خود را به جنگ می‌دهد. [2]

اینکه پیوند میان یکپارچگی در اقتصاد جهانی و جنگ‌آوری عموماً تشخیص داده نمی‌شود، بدین خاطر است که جهانی‌سازی امروز، در حالی که در ذات خود ادامه‌دهنده‌ی پروژه‌ی استعماری اواخر قرن نوزدهم است، خود را در درجه‌ی نخست به عنوان برنامه‌ای اقتصادی عرضه می‌کند. اولین و آشکارترین سلاح‌های آن، برنامه‌های تعدیل ساختاری، آزادسازی تجارت، خصوصی‌سازی و حقوق مالکیت معنوی هستند. همه‌ی این سیاست‌ها مسئول انتقال عظیم ثروت از جهان سوم به کشورهای متروپل هستند، اما نیازی به فتح سرزمینی ندارند و بدین ترتیب فرض می‌شود که از طریق ابزارهای کاملاً مسالمت‌آمیز عمل می‌کنند. [3]

مداخله‌ی نظامی نیز اشکال جدیدی به خود گرفته است، که اغلب در ظاهر به شکل ابتکارات خیرخواهانه‌ای چون «کمک‌های غذایی» و «امداد بشردوستانه» یا در آمریکای لاتین، «جنگ با مواد مخدر»، ظاهر می‌شود. دلیل دیگر اینکه چرا پیوند جنگ و جهانی‌سازی - که شکل امروزی امپریالیسم است - آشکارتر نیست، این است که بیشتر «جنگ‌های جهانی‌سازی» جدید در قاره‌ی آفریقا رخ داده است، سرزمینی که تاریخ کنونی‌اش به‌طور سیستماتیک توسط رسانه‌ها تحریف می‌شود و هر بحرانی در آن را به «عقب‌ماندگی» فرضی آفریقایی‌ها، «قبیله‌گرایی» و ناتوانی‌شان در دستیابی به نهادهای دموکراتیک نسبت می‌دهند.

آفریقا، جنگ و تعدیل ساختاری

در واقعیت، وضعیت آفریقا نشان‌دهنده‌ی همزمانی اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری (SAPS) معرفی‌شده در دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (IMF) - که برای تسهیل پیشرفت سرمایه‌ی فراملی در منطقه وضع شدند - با ایجاد وضعیت جنگی دائمی است. این نشان می‌دهد که تعدیل ساختاری جنگ ایجاد می‌کند، و جنگ نیز به نوبه‌ی خود کار تعدیل ساختاری را تکمیل می‌کند، چرا که کشورهای آسیب‌دیده را به سرمایه‌ی بین‌المللی و قدرت‌هایی که نماینده‌ی آن هستند، از ایالات متحده گرفته تا اتحادیه‌ی اروپا و سازمان ملل، وابسته می‌سازد. به عبارت دیگر، به تعبیر کلازویتس، «تعدیل ساختاری، جنگ با ابزارهای دیگر است».

«تعدیل ساختاری» را از راه‌های متعددی جنگ را ترویج می‌کند. این نوع برنامه از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بر بیشتر کشورهای آفریقایی تحمیل شد، ظاهراً برای تحریک بهبود اقتصادی و کمک به دولت‌های آفریقایی در پرداخت بدهی‌هایی که در دهه‌ی قبل برای تأمین مالی پروژه‌های توسعه گرفته بودند. از جمله اصلاحاتی که تجویز می‌کند عبارتند از: خصوصی‌سازی زمین (شروع با لغو مالکیت اشتراکی زمین)، آزادسازی تجارت (حذف تعرفه‌های کالاهای وارداتی)، مقررات‌زدایی از معاملات ارزی، کوچک‌سازی بخش دولتی، قطع بودجه‌ی خدمات اجتماعی، و نظام نظارتی‌ای که عملاً برنامه‌ریزی اقتصادی را از دولت‌های آفریقایی به بانک جهانی و سازمان‌های غیردولتی (NGOs) منتقل می‌کند. [4]

این بازسازی اقتصادی ظاهراً قرار بود بهره‌وری را افزایش دهد، ناکارآمدی را حذف کند، و «توان رقابتی» آفریقا را در بازار جهانی بالا ببرد. اما برعکس آن رخ داده است. بیش از یک دهه پس از اجرای آن، اقتصادهای محلی فروپاشیده‌اند، سرمایه‌گذاری خارجی تحقق نیافته است و تنها فعالیت‌های تولیدی موجود در بیشتر کشورهای آفریقایی، بار دیگر مانند دوره‌ی استعمار، استخراج مواد معدنی و کشاورزی صادرات‌محور است که به مازاد عرضه در بازار جهانی کمک می‌کند، در حالی که خود آفریقایی‌ها غذای کافی برای خوردن ندارند.

در این بستر ورشکستگی اقتصادی همه‌جانبه، رقابت‌های خشونت‌آمیز میان جناح‌های مختلف طبقه‌ی حاکم آفریقا در همه جا منفجر شده است، که ناتوان از ثروتمند شدن از طریق استثمار نیروی کار، اکنون برای دستیابی به قدرت دولتی، به عنوان شرط کلیدی انباشت ثروت، می‌جنگند. قدرت دولتی، در واقع، کلید تصاحب و فروش دارایی‌ها و منابع ملی (زمین، طلا، الماس، نفت، چوب) یا دارایی‌های در اختیار گروه‌های رقیب یا ضعیف‌تر در بازار بین‌المللی است. [5] بدین ترتیب، جنگ به بطن پنهان و ضروری اقتصاد تجاری جدید تبدیل شده است، یا (به قول برخی) «اقتصاد غارت» (Bayart et al. 1999)، که با همدستی شرکت‌های خارجی و آژانس‌های بین‌المللی رونق می‌یابد - کسانی که (با وجود تمام شکایت‌هایشان از «فساد») از آن سود می‌برند.

همانند روسیه، اصرار بانک جهانی بر خصوصی‌سازی همه چیز، دولت را تضعیف و این روند را تسریع کرده است. به همین ترتیب، مقررات‌زدایی از فعالیت‌های بانکی و معاملات ارزی (که بانک جهانی نیز خواستار آن بود) باعث گسترش تجارت مواد مخدر شده است که از دهه‌ی ۱۹۸۰ نقش عمده‌ای در اقتصاد سیاسی آفریقا ایفا کرده و در شکل‌گیری ارتش‌های خصوصی مشارکت داشته است

(Bayart et al. 1999; Williams 1998).

منبع دیگر جنگ و ستیز در آفریقا، فقر وحشیانه‌ای بوده است که تعدیل ساختاری اکثریت جمعیت را در آن فروبرده است. این امر ضمن تشدید اعتراضات اجتماعی، در طول سالیان، بافت اجتماعی را از هم گسسته است، زیرا میلیون‌ها نفر مجبور شده‌اند روستاهای خود را ترک کنند و به خارج از کشور بروند تا منابع جدیدی برای معاش بیابند؛ و مبارزه برای بقا زمینه را برای برانگیختن و دستکاری دشمنی‌های محلی و استخدام بیکاران (به ویژه جوانان) توسط طرف‌های درگیر جنگ فراهم کرده است. بسیاری از منازعات

«قبیله‌ای» و مذهبی در آفریقا (دست کم به اندازه‌ی منازعات «قومی» در یوگسلاوی) ریشه در این فرآیندها داشته است. از اخراج‌های دسته‌جمعی مهاجران و شورش‌های مذهبی در نیجریه در اوایل و اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، تا جنگ‌های «طایفه‌ای» در سومالی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ (Chossudovsky 1998)، تا جنگ‌های خونین میان دولت و بنیادگرایان در الجزایر (Stone 1997). در پس‌زمینه‌ی بیشتر منازعات معاصر آفریقا «شرط‌های ضمنی» بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول قرار داشته است که زندگی مردم را ویران کرده و شرایط همبستگی اجتماعی را تضعیف نموده است.

برای نمونه، تردیدی نیست جوانانی که در جنگ‌های متعدد آفریقا در سال‌های اخیر جنگیده‌اند، همان کسانی هستند که بیست سال پیش می‌توانستند در مدرسه باشند، و می‌توانستند امید داشته باشند از طریق تجارت یا شغلی در بخش دولتی امرار معاش کنند، و با امید به اینکه بتوانند به رفاه خانواده‌هایشان کمک کنند به آینده بنگرند. به طور مشابه، ظهور کودک‌سربازان در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ هرگز ممکن نبود اگر در بسیاری از کشورها، خانواده‌ی گسترده بر اثر مشکلات مالی تضعیف نشده بود، و میلیون‌ها کودک برای رفتن جایی جز خیابان، و برای تامین نیازهایشان کسی را نداشتند

(Human Rights Watch 1995).

جنگ نه تنها پیامد تغییر اقتصادی، بلکه وسیله‌ای برای ایجاد آن نیز بوده است. وقتی الگوهای غالب جنگ در آفریقا و شیوه تلاقی جنگ و ستیز با جهانی‌شدن را در نظر می‌گیریم، دو هدف برجسته می‌شوند. نخست، جنگ مردم را از زمین بیرون می‌راند، یعنی تولیدکنندگان را از ابزار تولید جدا می‌کند، که شرطی برای گسترش بازار کار جهانی است. جنگ همچنین زمین را برای استفاده سرمایه‌داری تصرف می‌کند و تولید محصولات نقدی و کشاورزی صادرات‌محور را رونق می‌بخشد. به ویژه در آفریقا، که مالکیت اشتراکی زمین هنوز گسترده است، این هدف اصلی بانک جهانی بوده است، که علت وجودی آن به عنوان یک نهاد، سرمایه‌داری کردن کشاورزی بوده است. [6] بنابراین، امروز دیدن میلیون‌ها پناهنده یا قربانی قحطی که از مناطق خود می‌گریزند، بدون آنکه به رضایتی فکر کنیم که این وضعیت برای کارمندان بانک جهانی و همچنین شرکت‌های کشت و صنعت به ارمغان می‌آورد، دشوار است — شرکت‌هایی که یقیناً دست پیشرفت را در پس آن می‌بینند.

جنگ همچنین مخالفت مردم با «اصلاحات بازار» را، با تغییر شکل قلمرو و مختل کردن شبکه‌های اجتماعی که مبنای مقاومت را فراهم می‌کنند، تضعیف می‌کند. در اینجا ارتباط میان اعتراض ضد بانک جهانی (IMF) و منازعه - که در آفریقای معاصر رایج است - قابل توجه است (Federici 1992). این امر شاید در الجزایر بیشتر قابل مشاهده باشد، جایی که ظهور بنیادگرایی اسلامی ضدحکومتی به قیام ضد بانک جهانی (IMF) در سال ۱۹۸۸ بازمی‌گردد، زمانی که هزاران جوان خیابان‌های پایتخت را برای چندین روز در شدیدترین و گسترده‌ترین اعتراض از زمان اوج مبارزه ضداستعماری به دست گرفتند. [7]

مداخله‌ی خارجی - که اغلب مبارزات محلی را تصرف کرده و آنها را به منازعات جهانی تبدیل می‌کند - در این زمینه نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این را می‌توان حتی در مورد مداخلات نظامی ایالات متحده که معمولاً از دریچه‌ی «ژئوپلیتیک» و جنگ سرد بررسی می‌شوند، مانند حمایت دولت ریگان از دولت‌های سودان و سومالی و یونیتا در آنگولا، مشاهده کرد. هم در سودان و هم در سومالی، برنامه‌های تعدیل ساختاری از اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در حال اجرا بوده‌اند، زمانی که هر دو کشور از جمله دریافت‌کنندگان عمده‌ی کمک‌های نظامی ایالات متحده بودند. در سودان، کمک‌های نظامی ایالات متحده دست دولت نمیری را در برابر ائتلاف نیروهایی که با کاهش‌های خواسته شده توسط صندوق بین‌المللی پول مخالف بودند، تقویت کرد؛ هرچند در نهایت نتوانست از قیامی که در ۱۹۸۵ قرار بود او را برکنار کند، جلوگیری نماید. در سومالی، کمک‌های نظامی ایالات متحده به حمله‌ی زیاد باره به قبیله‌ی ایساک کمک کرد، که بخشی از جنگ مداومی است که توسط سازمان‌های ملی و بین‌المللی در طول دهه‌ی گذشته علیه گروه‌های دامدار آفریقا به راه افتاده است (Africa Watch 1990). [8]

در آنگولا نیز، کمک‌های نظامی ایالات متحده به UNITA نه تنها دولت را مجبور به کنار گذاشتن سوسیالیسم و چشم‌پوشی از کمک‌های نیروهای کوبایی کرد، بلکه او را به مذاکره با صندوق بین‌المللی پول نیز واداشت و بدون شک قدرت چانه‌زنی شرکت‌های نفتی فعال در این کشور را تقویت کرد (Sogge 1994: 105).

کمک غذایی به مثابه جنگ پنهان

در بسیاری موارد، آنچه اسلحه‌ها نتوانستند به انجام برسانند، از طریق «کمک غذایی» ارائه شده توسط ایالات متحده، سازمان ملل و سازمان‌های غیردولتی گوناگون به پناهندگان و قربانیان قحطی‌هایی که

جنگ‌ها ایجاد کرده بودند، محقق شد. کمک غذایی که اغلب به هر دو طرف منازعه تحویل داده می‌شود (مانند سودان، اتیوپی و آنگولا)، به یکی از مؤلفه‌های اصلی ماشین جنگ نئواستعماری معاصر و اقتصاد جنگی ناشی از آن تبدیل شده است. نخست، به سازمان‌های بین‌المللی غیر از صلیب سرخ این حق را داده است که به نام ارائه‌ی امداد، ادعای مداخله در مناطق درگیر را داشته باشند (در سال ۱۹۸۸ سازمان ملل قطعنامه‌ای را تصویب کرد که حق اهداکنندگان برای ارائه‌ی کمک را اعلام می‌داشت (Macrae and Zwi 1994a: 11-12) [9] برهمین اساس بود که مداخله‌ی نظامی ایالات متحده/سازمان ملل در سومالی در ۱۹۹۲-۱۹۹۳ («عملیات بازگرداندن امید») توجیه شد.

اما حتی زمانی که با نیروهای نظامی همراه نباشد، تحویل کمک غذایی در وضعیت منازعه همواره نوعی مداخله‌ی سیاسی و نظامی است زیرا با تغذیه‌ی ارتش‌های متخاصم (اغلب بیش از جمعیت غیرنظامی) جنگ را طولانی می‌کند، استراتژی نظامی را شکل می‌دهد، و به طرف قوی‌تر - کسی که برای بهره‌برداری از توزیع غذا مجهزتر است - کمک می‌کند تا پیروز شود. (Duffield 1994: 60-63) این دقیقاً همان چیزی است که در سودان و اتیوپی در دهه‌ی ۱۹۸۰ رخ داد، جایی که با ارائه‌ی کمک غذایی، ایالات متحده، سازمان ملل و سازمان‌های غیردولتی مانند CARE به بازیگرهای اصلی در جنگ‌های این کشورها تبدیل شدند. [10]

افزون بر این، کمک‌های غذایی با ایجاد مراکز تغذیه‌ی سازمان‌یافته حول نیازهای سازمان‌های غیردولتی، باعث افزایش جابجایی و نقل مکان جوامع روستایی می‌شود؛ با سقوط قیمت محصولات عرضه‌شده در بازار محلی، کشاورزی محلی را تضعیف می‌کند؛ و منبع جدیدی برای جنگ و ستیز ایجاد می‌کند، زیرا چشم‌انداز تصاحب ذخایر عظیم غذایی و فروش آنها در سطح محلی یا بین‌المللی، انگیزه‌ی جدیدی برای درگیری و در واقع ایجاد اقتصاد جنگی، به ویژه در کشورهایی که به شدت فقیر شده‌اند، فراهم می‌کند. (Duffield 1994).

کمک غذایی از نظر اثراتش و توانایی آن در تضمین معیشت مردم (که بهتر بود با توزیع ابزار و بذره‌ای کشاورزی و مهمتر از همه، با پایان دادن به مخاصمات تأمین می‌شد) آنچنان مورد تردید بوده است که باید پرسید آیا هدف واقعی این ابتکار، حذف تدریجی کشاورزی معیشتی و ایجاد وابستگی بلندمدت به غذای وارداتی نبوده است - که هر دو از ارکان اصلی اصلاحات بانک جهانی و شرایطی برای ادغام کشورهای

آفریقایی در اقتصاد جهانی هستند. این پرسش مشروعیت بیشتری دارد با توجه به اینکه اثرات منفی کمک غذایی از دهه‌ی ۱۹۶۰ به خوبی شناخته شده بود، زمانی که در سراسر جهان سوم به موضوع اعتراضات تبدیل، و درباره‌اش تحقیقات فراوان شد. از آن زمان، تقریباً به یک اصل تبدیل شده است که «شما با دادن غذا به مردم به آنها کمک نمی‌کنید، بلکه با دادن ابزار برای تغذیه‌ی خودشان به آنها کمک می‌کنید» و حتی در شرایط قحطی، آنچه مردم برای زنده ماندن بیش از همه به آن نیاز دارند، حفظ توانایی کشاورزی آنهاست. اینکه سازمان ملل و بانک جهانی چگونه می‌توانستند این درس را فراموش کنند، واقعاً غیرقابل توضیح است، مگر اینکه فرض کنیم ظهور کمک غذایی در عملیات‌های معاصر مرتبط با جنگ در آفریقا یکی از اهداف اصلی‌اش تجاری‌سازی زمین و کشاورزی و تصاحب بازارهای غذایی آفریقا توسط شرکت‌های بزرگ کشت و صنعت بین‌المللی بوده است.

باید افزود که «عملیات امدادی» که متکی بر مداخله‌ی سازمان‌های غیردولتی و کمک‌رسانی خارجی است، قربانیان منازعات و قحطی‌ها را بیشتر به حاشیه رانده است، به آنان حق کنترل فعالیت‌های امدادی داده نشده، در حالی که در تمام طول این مدت توسط همان سازمان‌های غیردولتی در رسانه‌های بین‌المللی به عنوان موجوداتی درمانده و ناتوان از مراقبت از خود تصویر شده‌اند. در واقع، همانطور که مکری و زوی اشاره می‌کنند، تنها حقی که به رسمیت شناخته شده، حق «اهداکنندگان» برای ارائه‌ی کمک بوده است، که همانطور که دیدیم، از آن (در سوماتالی در ۱۹۹۲-۹۳) برای فراخوانی مداخله‌ی نظامی استفاده شده است

(Macrae and Zwi (a), 1994).

موزامبیک: نمونه‌ای پارادایمی از جنگ معاصر

اینکه چگونه می‌توان ابتدا از جنگ و سپس کمک‌های بشردوستانه برای استعمار مجدد یک کشور، آوردن آن به بازار و شکستن مقاومتش در برابر وابستگی اقتصادی و سیاسی استفاده کرد، به بهترین شکل در مورد موزامبیک دیده می‌شود (Hanlon 1991, 1996). در واقع، جنگی که مقاومت ملی موزامبیک یا رنامو (Renamo) (نماینده‌ی آپارتاید آفریقای جنوبی و ایالات متحده) تقریباً به مدت یک دهه (۱۹۸۱-۱۹۹۰) علیه این کشور به راه انداخت، حاوی تمام عناصر کلیدی جنگ‌های جهانی‌سازی جدید امروزی است:

۱. تخریب زیرساخت‌های فیزیکی و اجتماعی (باز)تولید کشور برای ایجاد بحران بازتولید و تحمیل تبعیت اقتصادی و سیاسی.

رنامو این را از طریق (الف) استفاده از ترس سیستماتیک علیه جمعیت (قتل عام، بردگی، وارد کردن جراحات هولناک) به دست آورد که مردم را از زمینشان بیرون راند و آنها را به پناهنده تبدیل کرد (بیش از ۱ میلیون نفر در این جنگ کشته شدند)؛ (ب) تخریب جاده‌ها، پل‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و مهمتر از همه نابودی همه‌ی فعالیت‌ها و دارایی‌های کشاورزی - ابزارهای اساسی امرار معاش برای جمعیتی از کشاورزان. (مورد موزامبیک اهمیت استراتژیک «جنگ کم‌شدت» [11] را نشان می‌دهد، که با استفاده از مین‌های زمینی آغاز می‌شود، به عنوان وسیله‌ای برای جلوگیری از رفتن مردم به مزرعه و در نتیجه ایجاد وضعیت قحطی که نیازمند کمک خارجی است).

۲. استفاده از «کمک غذایی» تحویلی به آوارگان و قربانیان قحطی برای تضمین انطباق با شرط‌های ضمنی اقتصادی، ایجاد وابستگی بلندمدت غذایی، و تضعیف توانایی کشور برای کنترل آینده‌ی اقتصادی و سیاسی خود.

نباید فراموش کرد که کمک غذایی رونق بزرگی برای کشت و صنعت ایالات متحده است، که دو بار از آن سود می‌برد، نخست با رهایی از مازاد عظیم خود، و بعداً با سود بردن از وابستگی کشور مورد کمک به غذای وارداتی.

۳. انتقال تصمیم‌گیری از دولت به سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی . حمله

به حاکمیت موزامبیک آنچنان فراگیر بود که وقتی چاره‌ای جز درخواست کمک نداشت، مجبور شد بپذیرد که به سازمان‌های غیردولتی در مدیریت عملیات امدادرسانی، از جمله حق ورود به هر بخشی از قلمرو خود و توزیع مستقیم غذا به مردم، در مکان‌های دلخواهشان، چراغ سبز داده شود. همانطور که جوزف هانلون در کتاب «موزامبیک: چه کسی حرف آخر را می‌زند؟» نشان داده است، دولت به سختی می‌توانست به سیاست‌های سازمان‌های غیردولتی اعتراض کند، حتی در مورد سازمان‌های غیردولتی راست‌گرا مانند ورلد ویژن (World Vision)، که از توزیع کمک‌ها برای تبلیغات سیاسی و مذهبی استفاده می‌کردند؛ یا سازمان‌های غیردولتی مانند کر (CARE) که مشکوک به همکاری با سیا بودند.

۴. تحمیل شرایط صلح غیرممکن، مانند «آشتی» و تقسیم قدرت با رنامو (آشتی‌ناپذیرترین دشمن دولت و مردم موزامبیک، مسئول بسیاری از جنایات و قتل‌عام بیش از ۱ میلیون نفر) که پتانسیل بی‌ثباتی دائمی را ایجاد کرد. این سیاست «آشتی»، که اکنون از روی بدبینی و به طور گسترده از هائیتی تا آفریقای جنوبی به عنوان «شرط صلح» تحمیل می‌شود (که در واقع معادل سیاسی همان عمل تغذیه‌ی هر دو طرف درگیری در جنگ است)، یکی از گویاترین نشانه‌های تلاش کنونی برای استعمار مجدد به‌شمار می‌رود، زیرا اعلام می‌کند که مردم جهان سوم هرگز نباید حق برخورداری از صلح و محافظت از خود در برابر دشمنان اثبات شده را داشته باشند. همچنین اعلام می‌کند که همه کشورها از حقوق یکسان برخوردار نیستند، زیرا ایالات متحده یا هر کشوری در اتحادیه‌ی اروپا، هرگز رویای پذیرش چنین پیشنهاد پلیدی را هم در سر نمی‌پروراند.

نتیجه‌گیری: از آفریقا تا یوگسلاوی و فراتر از آن

مورد موزامبیک منحصر به فرد نیست. نه تنها اکثر کشورهای آفریقایی عملاً توسط آژانس‌ها و سازمان‌های غیردولتی تحت حمایت ایالات متحده اداره می‌شوند؛ بلکه این توالی - تخریب زیرساخت‌ها، تحمیل اصلاحات بازار، آشتی اجباری با دشمنان قاتل و «آشتی‌ناپذیر»، بی‌ثباتی - به درجات و ترکیبات مختلف، در همه جای آفریقای امروزی یافت می‌شود، تا جایی که چندین کشور، مانند آنگولا و سودان، در وضعیت اضطراری دائمی به سر می‌برند، به گونه‌ای که امکان حیات آن‌ها به عنوان نهادهای سیاسی اکنون مورد تردید است.

از طریق همین ترکیب جنگ مالی و نظامی است که مقاومت مردم آفریقا در برابر جهانی‌سازی تا کنون مهار شده است، همانطور که در آمریکای مرکزی (السالوادور، نیکاراگوئه، گواتمالا، پاناما) نیز چنین بوده است، جایی که در سراسر دهه‌ی ۱۹۸۰ مداخله‌ی نظامی آشکار ایالات متحده قاعده بوده است.

تفاوت در این است که در آفریقا، حق ایالات متحده/سازمان ملل برای اعزام نیرو عموماً به نام «حفظ صلح»، «ایجاد صلح» و «مداخله‌ی بشردوستانه» توجیه شده است، احتمالاً بدان دلیل که تحت هر شرایط دیگری، پیاده شدن تفنگداران دریایی (از نوعی که در پاناما و گرانادا دیده‌ایم) از نظر بین‌المللی پذیرفته نمی‌شد. با این حال، این مداخلات، چهره‌های جدید استعمار هستند، و نه فقط در آفریقا. این استعماری است

که هدفش کنترل سیاست‌ها و منابع است نه تصاحب سرزمینی، به عبارت سیاسی، استعماری «نیکوکارانه»، «بشردوستانه» و «بی‌قیدوبند» که هدفش «حکمرانی» است نه «حکومت»، زیرا دومی مستلزم تعهد به یک ساختار نهادی و اقتصادی خاص است، در حالی که امپریالیسم اقتصاد آزاد امروزی می‌خواهد آزادی خود را برای انتخاب همیشگی ساختار نهادی، اشکال اقتصادی و مکان‌هایی که به بهترین وجه با نیازهای سازگار است، حفظ کند.[12] با این حال، مانند استعمار قدیم، سربازان و بازرگانان چندان از هم دور نیستند، چنانکه پیوند توزیع کمک‌های غذایی و مداخله‌ی نظامی امروز بار دیگر نشان می‌دهد.

اهمیت این سناریو برای جنبش ضدجنگ و ادعای این مقاله که جنگ هنوز در دستور کار جهانی است، چیست؟

نخست اینکه، می‌توانیم انتظار داشته باشیم وضعیتی که در آفریقای پساتعدیل - با آمیزه‌ای از جنگ اقتصادی و نظامی و توالی تعدیل ساختاری-منازعه-مداخله - ایجاد شده است، در سال‌های آینده بارها و بارها در سراسر جهان سوم بازتولید شود. همچنین می‌توانیم انتظار داشته باشیم که شاهد وقوع جنگ‌های بیشتری در کشورهای سوسیالیستی سابق باشیم، زیرا نهادها و نیروهایی که فرآیند جهانی‌سازی را پیش می‌برند، صنایع دولتی و دیگر بقایای سوسیالیسم را به همان اندازه‌ی سیستم اشتراکی آفریقایی مانع «کسب و کار آزاد» می‌بینند.

از این نظر، جنگ ناتو علیه یوگسلاوی احتمالاً اولین نمونه (پس از بوسنی) از آنچه در پیش است، خواهد بود، زیرا پایان سوسیالیسم دولتی با آزادسازی و بازار آزاد جایگزین می‌شود و پیشروی ناتو به شرق «چارچوب امنیتی» را فراهم می‌کند. رابطه‌ی بین «مداخله‌ی بشردوستانه» ناتو در یوگسلاوی و «مداخله‌ی بشردوستانه» در آفریقا آنچنان نزدیک است که امدادگران - نیروهای زمینی ماشین جنگی معاصر - از آفریقا به کوزوو آورده شدند، جایی که آنها از قبل فرصت ارزیابی ارزش نسبی جان آفریقایی‌ها و اروپایی‌ها را در نظر سازمان‌های بین‌المللی، با اندازه‌گیری کیفیت و کمیت منابع ارائه شده به پناهندگان، یافته‌اند.

همچنین باید بدانیم که وضعیتی که با آن مواجه هستیم با امپریالیسم اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بسیار متفاوت است. زیرا قدرت‌های امپریالیستی آن روزها به ترتیبات اجتماعی، سیاسی و زیرساختی خاص و سرزمینی وابسته، متعهد و مسئول بودند. بنابراین، در عصر امپریالیستی که قایق‌های توپدار و مسلسل که هزاران نفر را از دور می‌کشتند، مسئولیت قتل‌عام‌ها، قحطی‌ها و دیگر اشکال کشتار جمعی همیشه قابل

شناسایی بودند. برای نمونه، می‌دانیم که لئوپولد دوم پادشاه بلژیک بود که مسئولیت شخصی در کشتن میلیون‌ها نفر در کنگو را داشت (Hochschild 1998). در مقابل، امروزه میلیون‌ها آفریقایی هر ساله بر اثر پیامدهای تعدیل ساختاری جان می‌دهند، اما هیچ کس مسئول آن دانسته نمی‌شود. برعکس، علل اجتماعی مرگ در آفریقا به طور فزاینده‌ای به اندازه‌ی دست نامرئی بازار سرمایه‌داری نامرئی می‌شوند (Walton and Seddon 1994).

سرانجام، باید دریابیم که نمی‌توانیم تنها علیه بمباران‌ها بسیج شویم، و یا خواستار توقف بمباران شویم و آن را «صلح» بنامیم. ما از سناریوی پس از جنگ در عراق می‌دانیم که تخریب زیرساخت‌های یک کشور، مرگ و میر بیشتری نسبت به خود بمب‌ها ایجاد می‌کند. آنچه باید بیاموزیم این است که مرگ، گرسنگی، بیماری و ویرانی در حال حاضر واقعیتی روزانه برای بیشتر مردم سراسر کره زمین است. فراتر از آن، تعدیل ساختاری – جهانی‌ترین برنامه در جهان سوم امروز، برنامه‌ای که در همه‌ی اشکال خود (از جمله قانون رشد و فرصت آفریقا)، نمایانگر چهره‌ی معاصر سرمایه‌داری و استعمار است – همان جنگ است. بنابراین، اگر قرار است جنگ و پروژه‌ی امپریالیستی که در آن تجسم می‌یابد، سرانجام به پایان برسد، برنامه‌ی جنبش ضد جنگ باید شامل حذف تعدیل ساختاری در تمام اشکال مختلف آن باشد.

یادداشت‌ها:

[1] طبق شمارشی متاخر، ۷۵ کشور در سال ۱۹۹۹ نوعی جنگ را تجربه کردند (Effe 1999)؛ ۳۳ مورد از آنها در ۴۳ کشور قاره آفریقا بودند. این «جنگ جهانی چهارم» علیه فقرای جهان است که زیرفرمانده مارکوس (Subcomandante Marcos) اغلب در مورد آن می‌نویسد.

[2] برای توصیف این مرحله جدید از سرمایه‌داری که بر ناپدید شدن میانجیگری‌های بین طبقاتی تأکید دارد، بنگرید به فتریچی (۱۹۹۹) و Midnight Notes (1992). عبارت «حصارکشی‌های جدید» در این مقالات برای نشان دادن این است که هدف سرمایه‌داری معاصر نابودی هرگونه تضمین معیشتی است که توسط دولت‌های سوسیالیستی، پسااستعماری یا کینزی در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به رسمیت شناخته شده بود. این فرآیند برای موفقیت باید خشونت‌آمیز باشد.

[3] ادبیات گسترده‌ی موجود در مورد تعدیل ساختاری، جهانی‌سازی و نئولیبرالیسم، این انتقال ثروت را به تفصیل شرح داده است. بنگرید به:

(Brecher and Costello 1994), (Bello 1994), (Barnet and Cavanagh 1994), and (Federici 1999).

[4] ادبیات مربوط به تعدیل ساختاری در آفریقا نیز بسیار گسترده است. از اواسط دهه‌ی ۱۹۸۰، سازمان‌های غیردولتی (چه بین‌المللی و چه محلی) برای اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری ضروری شده‌اند، زیرا آنها حوزه‌هایی از بازتولید اجتماعی را که دولت هنگام تعدیل ساختاری مجبور به قطع بودجه آنها می‌شود، در دست گرفته‌اند. همانطور که الکس دی وال می‌نویسد: «...ترکیب نئولیبرالیسم و حمایت از "چهره‌ی انسانی"، نقش جدیدی برای سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی به عنوان پیمانکاران فرعی در ارائه‌ی خدمات اساسی در مقیاس بزرگ مانند بهداشت، ترویج کشاورزی و جیره‌های غذایی ایجاد کرده است... اغلب، سازمان‌های غیردولتی بزرگتر ارائه دهنده‌ی خدمات (CARE, Catholic Relief Services, Save the Children Fund) زمانی که بحرانی مانند قحطی یا فروپاشی نهادی رخ داده است، جذب شده‌اند و پس از آن نیز باقی مانده‌اند. در موارد دیگر، سازمان‌های غیردولتی مشاورانی را در وزارتخانه‌ها قرار داده‌اند (بهداشت مورد علاقه است) و گاهی اوقات حتی مسئولیت کل خدمات را نیز بر عهده گرفته‌اند. تأمین داروهای اساسی برای کلینیک‌ها در پایتخت سودان، مراقبت‌های بهداشتی اولیه در مناطق روستایی اوگاندا و تقریباً تمام برنامه‌های سل و جذام در تانزانیا تنها سه مورد از برنامه‌های بهداشتی «ملی» هستند که عمده‌تاً توسط سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی با استفاده از بودجه‌ی اهداکنندگان نهادی اروپایی-آمریکایی هدایت می‌شوند» (de Waal 1997: 53).

[5] نمونه‌ی خوبی از اینگونه غارت گروه‌های ضعیف‌تر را می‌توان در سودان یافت، جایی که در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، دولت سودان به شبه‌نظامیان مُرَحَلین (Murahaliin)، که از اعراب بَغَارا (Baggara Arabs) تشکیل شده بودند، حق غارت دارای‌های دامی دینکا (Dinka) را اعطا کرد. «حملات آنها مکرر، گسترده و ویرانگر بود. مهاجمان دام‌ها را می‌دزدند، روستاها را ویران می‌کنند، چاه‌ها را مسموم می‌کنند و بی‌رویه کشتار می‌کنند. آنها همچنین در به بردگی گرفتن اسیران دست دارند. بازماندگان آواره به شهرهای پادگانی گریختند، جایی که مجبور شدند دام‌ها و سایر دارایی‌های خود را ارزان بفروشند». (de Waal 1997: 94). برای اطلاعات بیشتر در مورد این فرآیند، بنگرید به (Duffield 1994: 54-57).

[6] برای تحلیلی از سیاست‌های بانک جهانی که سرمایه‌ای کردن کشاورزی در آفریقا را ترویج می‌کند، بنگرید به: (Caffentzis 1995).

[7] جنگ واقعی بین دولت و بنیادگرایان اسلامی با امتناع دولت از به رسمیت شناختن دستاوردهای انتخاباتی بنیادگرایان در اوایل سال ۱۹۹۲ آغاز شد. اما ریشه‌های این درگیری را باید در واکنش شدید دولت به شورش‌های ضد صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۸۸ یافت. بنگرید به: (Stone 1997).

[8] در سال ۱۹۸۷، آکسفام گزارش داد که یک مقام اتحادیه‌ی اروپا به درخواست این سازمان برای کمک به دامداران (کوچ‌نشین) جنوب سودان با پیش‌گویی خودتحمق‌بخش، پاسخ داده است: «از نظر او، دامداری (کوچ‌نشینی) در هر صورت در سراسر منطقه غیرقابل دوام و رو به زوال بود». آکسفام در ادامه اظهار داشت: «لازم به ذکر است که USAID، UNICEF و EEC همگی اخیراً نظرات مشابهی را در مورد دامداری در جنوب {سودان} ابراز کرده‌اند؛ مبنی بر اینکه این شیوه‌ی زندگی در حال منسوخ شدن است و «در بیست سال آینده به هر حال ناپدید خواهد شد» (Keen and Wilson 1994: 214).

[9] همانطور که دی وال می‌نویسد: «... اولین توافق مذاکره‌شده درباره‌ی دسترسی به منطقه‌ی جنگی، عملیات نجات (Operation Lifeline) در سودان در آوریل ۱۹۸۹ بود... (این عملیات) در سال‌های ۱۹۹۱-۱۹۹۲ با مفهوم عملیات «فراماموریتی» (cross-mandate) دنبال شد، برای مثال در شرق اتیوپی، جایی که کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل، یونیسف و برنامه جهانی غذا بدون تبعیض به پناهندگان، آوارگان و ساکنان فقیر کمک کردند. رویکرد «فراماموریتی» بعدها در یوگسلاوی سابق بیشتر توسعه یافت.» (de Waal 1997: 69)

[10] یکی از فجیع‌ترین نمونه‌های این تبدیل کمک‌رسانان به بازیگران نظامی، کمک‌های ایالات متحده و سازمان ملل در جنگ دولت اتیوپی علیه جبهه آزادی‌بخش خلق اریتره (EPLF) و جبهه آزادی‌بخش خلق تیگرای (TPLF) در دهه‌ی ۱۹۸۰ است. قحطی معروف «ما کودکان هستیم» در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵، آنطور که در آن زمان ادعا می‌شد، ناشی از خشکسالی، افزایش جمعیت یا استفاده نادرست از زمین نبود. علت واقعی آن، حملات متعدد دولت اتیوپی علیه EPLF و TPLF و همچنین برنامه‌ی جابجایی جمعیتش بود که صدها هزار نفر را از شمال به جنوب کشور منتقل کرد (که در طی آن ۵۰ هزار نفر جان باختند). کمک‌های غذایی ارائه شده توسط ایالات متحده، سازمان ملل و سازمان‌های غیردولتی مختلف (که در مجموع بین سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸ تقریباً به سه میلیارد دلار رسید) برای ادامه‌ی تلاش‌های جنگی دولت اتیوپی و همچنین طرح اسکان مجدد جمعیتش ضروری بود. همکاری و همدستی بین پرسنل ایالات متحده، سازمان ملل و سازمان‌های غیردولتی با دولت اتیوپی چنان کامل بود که آنها علل قحطی، انحراف کمک‌های غذایی به ارتش (حداکثر ۱۵٪ از کمک‌ها به غیرنظامیان و بقیه به ارتش اختصاص می‌یافت)، و هزینه‌های انسانی طرح اسکان مجدد را پنهان کردند، آنها ارتش اتیوپی را «برای دسترسی به مناطق قحطی‌زده» همراهی کردند و علاوه بر آن، آنها با صدای بلند شکایت کردند که تلاش‌های بشردوستانه آنها هنگام بازپس‌گیری سرزمین توسط EPLF یا TPLF با مانع مواجه شده است! الکس دی وال، یکی از مدیران مشترک سازمان «حقوق آفریقا»، شرح عمیق و آموزنده‌ای از این مضحکه (de Waal

(115-127: 1997 ارائه داده است که به ویژه از آن جهت ارزشمند است که او مستقیماً در رویدادهایی که گزارش می‌دهد، دخیل بوده است.

[11] **جنگ کم‌شدت (Low-Intensity Warfare)** نوعی جنگ‌آوری که در آن به جای نبردهای گسترده و خطوط مقدم مشخص، از تاکتیک‌هایی مانند ترور، خرابکاری، مین‌گذاری، و هدف قرار دادن زیرساخت‌ها و غیرنظامیان استفاده می‌شود. هدف، فرسایش تدریجی اقتصاد، فروپاشی اجتماعی و ایجاد بحران انسانی است، نه لزوماً پیروزی نظامی در میدان نبرد. (م.)

[12] این شبیه به «برده‌داری نوین» است که در کتاب Bales (1999) مورد بحث قرار گرفته است، جایی که صاحبان برده‌های امروزی در تایلند و برزیل از مسئولیت برده‌های خود شانه خالی می‌کنند، به طوری که وقتی برده‌ها دیگر سودآور نیستند، «قابل دور انداختن» می‌شوند.

منابع:

Africa Watch Report (1990) *Somalia. A Government at War with Its People*, New York:

Human Rights Watch.

Association of Concerned Africa Scholars (ACAS) (1996) "The Aid Debate", ACAS

Bulletin, No. 47, Fall.

Allen, Chris (1998) "The Machinery of External Control", *Review Of African Political*

Economy, No. 76, Vol. 25, March.

Bales, Kevin (1999) *Disposable People: New Slavery in the Global Economy*, Berkeley:

University of California Press.

Barnet, Richard J. and John Cavanagh (1994) *Global Dreams: Imperial Corporations*

and the New World Order, New York: Simon and Schuster.

Bayart, Jean-Francois et al. (1999) *The Criminalization of the State in Africa*, Oxford:

The International African Institute in Association with James Curry.

Bello, Walden (1994) *Dark Victory: The United States, Structural Adjustment and Global*

Poverty, London: Pluto Press.

Brecher, Jeremy and Tim Costello (1994) *Global Village or Global Pillage: Economic*

Reconstruction from the Bottom Up, Boston: South End Press.

Caffentzis, George (1995) "The Fundamental Implications of the Debt Crisis for Social Reproduction in Africa", in (Dalla Costa and Dalla Costa 1995).

Chossudovsky, Michel (1998) *The Globalization of Poverty. Impacts of the IMF and World Bank Reforms*, London: Zed Books.

Ciment, James (1997) *Algeria. The Fundamental Challenge*, New York: Facts On File, Inc.

Clough, Michael (1992) *Free at Last? U.S. Policy Toward Africa at the End of the Cold War*, New York: Council of Foreign Relations.

Current History, "Africa's Wars", *Current History*, May 1999.

Dalla Costa, Maria Rosa and Dalla Costa, Giovanna (eds) (1995) *Paying the Price*, London: Zed Press,

Dalla Costa, Maria Rosa and Dalla Costa, Giovanna (eds) (1999) *Women, Development and the Labor of Reproduction*, Trenton, NJ: Africa World Press.

Duffield, Mark (1994) "The Political Economy of Internal War: Asset Transfer, Complex Emergencies, and International Aid", in (Macrae and Zwi 1994).

de Waal, Alex (1997) *Famine Crimes. Politics and the Disaster Relief Industry in Africa*, Oxford: African Rights and the International African Institute in association with James Currey.

Effe (1999) *Effe: La Rivista delle Librerie Feltrinelli*, No. 13.

Federici, Silvia (1992) "The Debt Crisis, Africa and the New Enclosures", in (Midnight Notes Collective 1992). (eds.), *Midnight Oil: Work, Energy, War, 1973-1992*, New York: Autonomedia.

Federici, Silvia (1999) "Reproduction and Feminist Struggle in the New International Division of Labor" in (Dalla Costa and Dalla Costa 1999).

Ghai, Dharam (1991) *The IMF and the South*, London: Zed Books.

Hanlon, Joseph (1991) *Mozambique Who Calls the Shots?*, Oxford: James Currey.

Hanlon, Joseph (1996) *Peace Without Profit. How the IMF Blocks Rebuilding in Mozambique*, Oxford: James Currey.

Human Rights Watch/Africa (1994) *Child Soldiers in Liberia.*, New York: Human Rights Watch.

Human Rights Watch/Africa (1995) *Slaves, Street Children and Child Soldiers*, New York: Human Rights Watch..

Hochschild, Adam (1998) *King Leopold's Ghost*, Boston: Houghton Mifflin Co.

Keen, David (1994) "The Functions of Famine in Southwestern Sudan: Implications for Relief", in (Macrae and Zwi 1994).

Macrae, J. and Anthony Zwi (eds) (1994) *War and Hunger. Rethinking International Responses to Complex Emergencies*, London: Zed Books.

Macrae, J. and Anthony Zwi (1994). "Famine, Complex Emergencies and International Policy in Africa: An Overview", in (Macrae and Zwi 1994).

Midnight Notes Collective (eds) (1992) *Midnight Oil: Work, Energy, War, 1973-1992*, New York: Autonomedia.

Nzongola-Ntalaja (ed.) (1986) *The Crisis in Zaire: Myths and Realities*, Trenton, N.J.: Africa World Press.

Outram, Quentin (1997). "'It's Terminal Either Way' : An Analysis of Armed Conflict in Liberia, 1989-1996", *Review of African Political Economy*, No. 73, Vol. 24, September.

Pakenham, Thomas (1991) *The Scramble for Africa: White Man's Conquest of the Dark Continent From 1876 to 1912*, New York: Avon Books.

Prunier, Gerard (1995) *The Rwanda Crisis. History of a Genocide*, New York: Columbia University Press.

Rau, Bill (1991) *From Feast to Famine: Official Cures and Grassroots Remedies in Africa's Food Crisis*, London: Zed Books.

Stone, Martin (1997) *The Agony of Algeria*, New York: Columbia University Press.

Sogge, David (1994) "Angola: Surviving against Rollback and Petrodollars", in (Macrae

and Zwi 1994).

Tanner, Victor (1998) "Liberia Railroading Peace", *Review of African Political Economy*, No. 75, Vol. 25, March.

Walton, J. and D. Seddon (1994) *Free Markets and Food Riots*, Oxford: Basil Blackwell.

Williams, Phil (1998) "The Nature of Drug-Trafficking Networks", *Current History*, April.